

سَمَوَال

دکتر محمد دزفولی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۷۹ تا ۹۱)

چکیده:

یکی از شعرهای مشهور جاهلی، قصیده‌ایست ۲۳ بیتی که به شاعری یهودی به نام سموال منتسب است. در این مقاله دربارهٔ صحت یا عدم صحت انتساب شعر او به دیگران بحث و گفتگو شده، و به ترجمهٔ قصیده پرداخته شده است. در ادبیات عرب، دورهٔ جاهلیت اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا اهم تاریخ پیش از اسلام را بیان می‌کند و هم نشان دهندهٔ پیشرفت ادبیات در دورهٔ جاهلیت است که همین امر خود بستری را در جامعهٔ آن روز فراهم می‌سازد تا اعجاز قرآن به شکل عالی‌اش در نظرها جلوه‌گر می‌شود.

واژه‌های کلیدی: سموال، لامیه، شعر جاهلی، یهود.

مقدمه:

ادبیات، آینه افکار، آداب و اخلاق یک ملت است. در ادبیات عرب، دوره جاهلیت اهمیت ویژه‌ای دارد. زیرا هم تاریخ پیش از اسلام را بیان می‌کند و هم نشان دهنده پیشرفت ادبیات در دوره جاهلیت است که همین امر خود بستری را در جامعه آن روز فراهم می‌سازد تا اعجاز قرآن به شکل عالی‌اش در نظرها جلوه‌گر می‌شود. یکی از قصایدی که می‌تواند به عنوان نمونه ادبی جاهلی معرفی گردد، قصیده لامیه‌ای است از سموأل بن عادیا شاعر یهودی ساکن سرزمین عربستان که جای دارد تا هم زندگی‌اش و هم شعرش مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

سَمَوَّال

«سَمَوَّال» شاعری است عرب و یهودی که در دوره جاهلیت می‌زیست. نام پدر او «عَرِيض» است و نام پدر بزرگش «عادیا»، که گاهی با حذف نام پدرش، او را سموأل بن عادیا می‌نامند.

او در «تیماء» سکونت داشت، در حدود ۵۰۰ کیلومتری شمال مدینه که امروز در استان تبوک در شمال شبه جزیره عربستان واقع است.

او از یهودی‌هایی بود که عرب شده‌اند نه از عربهایی که یهودی شده‌اند. یعنی اجداد او در اصل از قوم یهود بودند که در سالهای دور به جزیره العرب کوچ کردند و در اثر معاشرت با عربها، زبان آنها هم عربی گردید.

«عادیا» جد سموأل، قلعه‌ای را در منطقه تیماء بنا کرده بود که دو نوع سنگ سیاه و سفید در آن به کار رفته بود و به همین جهت آن را «ابلق» می‌نامیدند. این قلعه از جهت بلندی و وسعت به گونه‌ای بود که زبانزد تمام عربهای منطقه شده بود. در این قلعه مشکل تأمین آب هم وجود نداشت.

سموأل درباره این قلعه در اشعارش چنین سروده است:

بَنَى لِي عَادِيَا حِصْنًا حَصِينًا وَ مَاءً كَلَّمَا شِئْتُ اسْتَقَيْتُ
رَفِيعًا تَزَلُّ الْعِقْبَانُ عَنْهُ إِذَا مَا نَابَنِي ضَيْمٌ أَبَيْتُ
وَ أَوْصَى عَادِيَا قِدْمًا : بِأَنْ لَا تُهَدِّمُ يَا سَمَوَالُ مَا بَنَيْتُ

– « عادیاء دژ مستحکمی را برای من بنا کرد، و چاه آبی را که هر چقدر بخواهم می‌توانم از آن آب بردارم. »

– « دژی است بلند که عقابها هم از فراز آن فرو می‌لغزند و هرگاه از ناحیه کسی بخواهد ستمی بر من وارد آید (در پناه دژ) از پذیرش ظلم و ستم امتناع می‌ورزم. »
– « عادیاء در گذشته به من سفارش کرده است که: ای سموال! دژی را که من بنا کرده‌ام ویران مکن. »

أَوْفَى مِنْ سَمَوَالٍ

قلعه ابلق سالهای دراز بر سر پا بود، و از همان زمان ساخته شدن، مسافران و مهمانان و پناهندگانی بدان پناه می‌بردند. از آن جمله است « امرؤ القیس » شاهزاده و شاعر معروف جاهلی که پدرش « حُجْر » پادشاه بنی‌اسد بود و به دست همیان به قتل رسید و امرؤ القیس برای بازپس گرفتن حکومت پدر عازم روم شد تا از قیصر روم کمک بگیرد. او به همراه خود سلاح‌ها و اموال فراوانی داشت که از آن جمله پنج زره ارزشمند به نامهای « قُضْفَاضَه » و « ضَافِيَه » و « مَحْصَنَه » و « خَرِيْق » و « أُمُّ الذِّيُول » بود که از نیاکانش به او به ارث رسیده بود.

امرؤ القیس نمی‌توانست همه این اموال را با خود ببرد. لذا تصمیم گرفت آنها را نزد سموال به امانت بگذارد تا در فرصتی مقتضی آنها را پس بگیرد. او پس از سپردن امانات عازم روم شد.

مدتی بعد، مُنْذِر حاکم عراق، در اموال او طمع کرد و شخصی به نام حارث بن ظالم را با سپاهی روانه تیماء کرد تا اموال را به زور از سموال بگیرد.

حارث با سپاه خود قلعه را محاصره کرد و از سموأل خواست تا اموال امرؤالقیس را به او تحویل دهد. اما سموأل به شدت امتناع کرد و حاضر نشد در امانت خیانت کند. حارث هیچ راه نفوذی هم به قلعه نیافت تا اینکه روزی یکی از پسران جوان سموأل، که به شکار رفته بود، بی خبر از همه جا، به سوی قلعه باز می‌گشت که در بیرون از قلعه اسیر حارث شد. حارث فرصت را غنیمت شمرد و با تهدید سموأل خواستار اموال شد که باز سموأل امتناع کرد. و سرانجام حارث، پسر سموأل را در برابر دیدگان پدرش از وسط دو نیم کرد و با خشم تمام دست از محاصره قلعه کشید و رفت. سموأل هم خوشحال از اینکه در حفظ امانت کوشیده است چنین سرود:

وَفَيْتُ بِأَذْرَعِ الْكِنْدِيِّ إِيَّيْ إِذَا مَا خَانَ أَقْوَامٌ وَفَيْتُ

— « من نسبت به حفظ زره‌های امرؤالقیس کندی، وفاداری به خرج دادم و من کسی

هستم که اگر تمام مردمان هم خیانت کنند باز بر عهد و پیمان خود وفادار می‌مانم.»

از آن پس وفاداری سموأل بر سرزبانها افتاد و در این رابطه ضرب‌المثلی پدیدار شد که هرگاه می‌خواستند درباره وفاداری کسی صحبت کنند می‌گفتند که او حتی از سموأل هم وفادارتر است: «أَوْفَى مِنْ سَمَوَّالٍ»

* * *

برادر سموأل

سَعِيَّةُ بن عَرِيضُ بن عَادِيَا، برادر سموأل نیز شاعری بود که با گروهی از جوانان دو قبیله اوس و خزرج، ساکن یثرب، رفاقت و رفت و آمد داشت. اما آنها رفقایی بودند که فقط در حال خوشی رفیق او بودند و در مواقع سختی، او را رها می‌کردند. سعیه درباره آنان چنین سروده است:

أَرَى الْخُلَانَ لَمَّا قَلَّ مَالِي وَأَجْحَفَتِ النَّوَائِبُ ، وَدَعُونِي
فَلَمَّا أَنْ غَنِيْتُ وَعَادَ مَالِي أَرَاهُمْ - لَا أَبَا لَكَ - رَاجِعُونِي

وَكَانَ الْقَوْمُ خُلَانًا لِمَالِي وَإِخْوَانًا لِمَا خُوِّلْتُ دُونِي
فَلَمَّا مَرَّ مَالِي ، بَاعَدُونِي وَلَمَّا عَادَ مَالِي ، عَاوَدُونِي

— « می بینم که دوستانم ، وقتی اموالم کاسته می شود و حوادث روزگار بر من سخت می گیرد ، با من وداع می کنند .»

— « اما همینکه ثروتی به دست آوردم و اموالم به سویم باز گشت ، می بینمشان که به سوی من باز می گردند .»

— « اینان دوست اموال من هستند و تا زمانی که مال و نعمتی دارم ، برادر من هستند .»

— « اما وقتی اموالم از دست رفت از من دوری می گزینند و باز وقتی اموالم باز گشت ، دوباره آنان هم بر می گردند .»



پسر سموال

سموال پسری دیگری به نام شَرِيح ، که بین او و اعشی - شاعر معروف جاهلی - ماجرای جالبی رخ می دهد . اعشی مردی را هجو گفته بود . آن مرد روزی بدون اینکه اعشی را بشناسد ، بطور اتفاقی او و چند نفر دیگر را اسیر می کند و به قلعه ابلق نزد شریح می برد . شریح هم اعشی را نمی شناخت . او به هنگام عبور از کنار اسیران ، به اعشی برخورد و اعشی قطعه شعری آماده را برای او و در مدح او در آنجا خواند :

شَرِيحُ لَا تَتْرُكْنِي الْيَوْمَ إِذْ عَلِقْتُ حِبَالَكَ الْيَوْمَ بَعْدَ الْقَيْدِ أَظْفَارِي
قَدْ سِرْتُ مَا بَيْنَ بَلْقَاءَ إِلَى عَدَنِ وَ طَالَ فِي الْعُجْمِ تَكَرَّارِي وَ تَسْيَارِي
فَكَانَ أَكْرَمَهُمْ عَهْدًا وَ أَوْثَقَهُمْ عَقْدًا أَبُوكَ بِعُرْفٍ غَيْرِ إِنْكَارِي

— « ای شریح ! اکنون که ناخنهای من بر ریسمان تو آویخته شده ، در این حال اسارت ، مرا تنها مگذار و رهایم مکن .»

— « من شهرهای بسیاری را از بلقاء تا عدن پیموده ام ، و رفت و آمد بسیاری در میان غیر

عربها داشته‌ام».

– «اما از میان تمام مردمان، بدون تردید، بزرگوارتر و وفادارتر از همه، پدر تو بوده است».

اعشی در ادامه اشعار خود شریح را تشویق می‌کند تا او را آزاد کند، و شریح هم بعد از شناختن اعشی، با فریب دادن آن مرد، همینکار را انجام می‌دهد. این قصیده در ۲۱ بیت در دیوان اعشی آمده است. (اعشی، ص ۸۸، نیز ابوالفرج اصفهانی، ج ۹، ص ۱۳۹)

* * *

خاندان سموأل

در مورد سرنوشت خاندان سموأل، دکتر جواد علی اعتقاد دارد که این خاندان بعدها به مذهب اسلام گرویدند و بدین وسیله هم جایگاه خود را در «تیماء» حفظ کردند و هم شعر سموأل را پاس داشتند (ج ۶، ص ۵۷۹).

اما دکتر شوقی ضیف اعتقاد دارد که آنان همه در برابر اسلام مقاومت کردند و برخی از آنان در زمان پیامبر اکرم (ص) و باقیمانده ایشان در زمان خلیفه دوم، مجبور به ترک شبه جزیره عربستان شدند (ص ۹۹).

در این میان طه حسین نویسنده مشهور مصری در کتاب خود با عنوان «فی الادب العربی» معتقد است که این داستانها، یعنی «سپردن امانات از سوی امرؤالقیس به سموأل» و نیز «داستان پناهندگی اعشی به شریح» و نیز «کشته شدن پسر سموأل در مقابل چشمان او»، تماماً داستانهایی ساختگی است که شخصی به نام «دارم بن عقال» از نوادگان سموأل، آنها را ساخته است. (ص ۲۰۰).

* * *

شعر سموال

از سموال تنها ۱۴ قطعه شعر باقی مانده است که همگی در یکجا و تحت عنوان دیوان سموال به چاپ رسیده است و از آن میان قصیده ۲۳ بیتی او با قافیه لام از شهرت بسیاری برخوردار است.

تردید در شاعر لامیه

مسأله مهم در مورد قصیده لامیه این است که آیا این قصیده سروده سموال است یا شخص دیگری به نام عبدالملک بن عبدالرحیم الحارثی (از شعرای آغاز قرن سوم هجری)؟

عمر فروخ در تاریخ ادبیات خود این لامیه را در شرح زندگانی عبدالملک حارثی آورده و معتقد است که این ابیات در واقع از آن اوست بدین دلایل:

۱- راویانی چون: - ابن طباطبا علوی (متوفی ۳۲۲ هـ)، ابی بکر صولی (متوفی ۳۳۵ هـ)، ابن الاعرابی (متوفی ۳۴۱ هـ)، المرزوقی (متوفی ۴۲۱ هـ) و تبریزی (متوفی ۵۰۲ هـ)

قصیده لامیه را از آن عبدالملک بن عبدالکریم حارثی دانسته‌اند و گفته‌اند که به غلط به سموال نسبت داده شده است.

۲- شهرت سموال بخاطر وفاداری در حفظ امانات امرؤالقیس، از طرفی، و گمنامی حارثی از طرف دیگر سبب شده تا این قصیده به سموال نسبت داده شود به ویژه که سموال هم قصیده‌ای در همین وزن و قافیه داشته است.

۳- تعبیر «مات حَتَفَ أَنفَه» - (یعنی به مرگ طبیعی و در بستر مُرد)، که در بیت ۱۱ این قصیده به کار رفته، تعبیری است اسلامی که در دوره جاهلیت رواج نداشته است، کاربرد آن را برای اولین بار به رسول خدا (ص) نسبت می‌دهند.

۴- قبیلۀ «بنی ریان» که در پایان قصیده از آنان نام برده شده، قوم حارثی هستند نه

قوم سموأل که در اصل یهودی بوده‌اند. (فروخ، ج ۲، ص ۲۰۷)
 برخی از محققان در پاسخ به نظریه عمر فروخ گفته‌اند که:
 ۱- گروهی دیگر از مورخان و ادیبان، این قصیده را به سموأل نسبت داده‌اند، از جمله:

- أبو تمام (متوفی ۲۳۱ هـ) در کتاب «الحماسه» (ج ۱، ابیات ۱۰۷ تا ۱۲۸)
- جاحظ (متوفی ۵۵۷ هـ) در کتاب «البيان و التبیین» (ج ۳، ص ۱۲۱)
- ابشیهی (متوفی ۸۵۰ هـ) در کتاب «المستطرف» (ج ۱، ص ۱۳۲)
- نویری در کتاب «نهاية الارب» (ج ۳، ص ۱۹۸)
- اشمونی در «شرح الفیه» (ج ۱: ص ۳۴۸)
- نویسنده کتاب معاهد التنصيص (۱۲۹/۱)

۲- در قصیده، موضوعاتی به کار رفته و به ارزشهای اخلاقی و انسانی خاصی اشاره شده است که بیشتر در زمان جاهلیت رواج داشته و مورد توجه و افتخار شعرای جاهلی بوده است مانند:

- زیر بار ستم نرفتن و ظلم ناپذیری (= إِبَاءُ الضَّيْمِ)
- حفظ آبرو از آلوده شدن به پستی‌ها (= صَوْنُ العِرْضِ مِنْ دَنَسِ اللُّؤْمِ)
- افتخار به کرامت نفس (= الزَّهْوُ بِكَرَمِ النَفْسِ)
- بلندمرتبگی (= الزهو برفعة الشأن)
- مسابقه در کسب نیکی‌ها (= التسابق الى المحامد)
- حمایت از همسایه (= حماية الجار)
- پذیرایی از میهمان (= قَرَى الضيف)
- جانبازی در میدان‌های نبرد و بر پشت اسبان جنگی (= ايثار الموت في ساحات الوغى فوق صهوات الخيل)

۳- به جای تعبیر «مات حتف أنفه» در بسیاری از نسخه‌های اولیه از تعبیر «مات

فی فراشه « استفاده شده است که تعبیری عام است و خاص دوره اسلامی نیست .

* * *

نتیجه:

ناگفته نماند که انتساب این قصیده به سموال بسیار قوی تر از انتساب آن به دیگر شاعران است . بویژه که ابوتمام در دیوان حماسه خود آن را به سموال نسبت می دهد و ابوتمام هم خود در اواخر قرن دوم هجری تا اوایل قرن سوم هجری (یعنی تا سال ۲۳۱ هـ) می زیسته و تقریباً با عبدالملک حارثی همزمان بوده است (عمر فروخ درباره او می نویسد : «عبدالملک به احتمال زیاد اوایل قرن سوم هجری را درک کرده است»). بنابراین اگر این قصیده در همان زمانها سروده شده بود باید در میان ادبا و شعرای آن دوره به نام سراینده اش مشهور می شد .

از جمع این دیدگاهها چنین به نظر می رسد که اصل این قصیده از آن سموال است و عبدالملک حارثی هم (چنانکه عادت بسیاری از شعراست)، به تقلید از وی، در همین وزن و قافیه، قصیده دیگری سروده است که بعدها بعضی از ابیات آن در شعر سموال داخل شده است مثل بیت آخر همین قصیده که به خانواده بنی ریان (یا بنی دیان، که خانواده حارثی هستند) اشاره می کند .

در هر حال این شعر چه از سموال باشد و چه از شاعری دیگر، از قصاید مشهور و پسندیده ادبای عرب در طول تاریخ بوده است و نظر به اهمیت آن ، جای دارد تا در این مقاله و برای بهره وری دانشجویان به ترجمه آن مبادرت شود .

* * *

لامیه

- ۱- إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَدْنَسْ مِنَ اللُّؤْمِ عِرْضُهُ، فَكُلُّ رِداءٍ يَرْتَدِيهِ جَمِيلٌ
- ۲- وَإِنْ هُوَ لَمْ يَحْمِلْ عَلَى النَّفْسِ ضَمِيمًا، فَلَيْسَ إِلَى حُسْنِ الثَّنَاءِ سَبِيلٌ

- ۳- تُعَيِّرُنَا أَنَا قَلِيلٌ عَدِيدُنَا؛
 ۴- و مَا قَلَّ مَنْ كَانَتْ بَقَايَاهُ مِثْلَنَا؛
 ۵- و مَا ضَرَّرْنَا أَنَا قَلِيلٌ، وَ جَارُنَا
 ۶- لَنَا جَبَلٌ يَخْتَلُّهُ مَنْ نُجِيرُهُ،
 ۷- رَسَا أَضْلُهُ تَحْتَ الثَّرَى، وَ سَمَا بِهِ
 ۸- هُوَ الْأَبْلَقُ الْفَرْدُ الَّذِي شَاعَ ذِكْرُهُ،
 ۹- وَ إِنَّا لَقَوْمٌ لَا نَرَى الْقَتْلَ سُبَّةً،
 ۱۰- يُقَرَّبُ حُبُّ الْمَوْتِ آجَالَنَا لَنَا،
 ۱۱- وَ مَا مَاتَ مِنَّا سَيِّدٌ حَتَّى أَتَى فِيهِ،
 ۱۲- تَسِيلُ عَلَى حَدِّ الظُّبَاتِ نُفُوسُنَا،
 ۱۳- صَفَوْنَا وَ لَمْ نَكْذُرْ؛ وَ أَخْلَصَ سِرَّنَا
 ۱۴- عَلَوْنَا إِلَى خَيْرِ الظُّهُورِ، وَ حَطْنَا،
 ۱۵- فَنَحْنُ كَمَاءِ الْمُزْنِ، مَا فِي نِصَابِنَا
 ۱۶- وَ تُنَكِّرُ، إِنْ شِئْنَا، عَلَى النَّاسِ قَوْلُهُمْ؛
 ۱۷- إِذَا سَيِّدٌ مِنَّا خَلَا، فَمَا سَيِّدٌ
 ۱۸- وَ مَا أُخْمِدَتْ نَارُنَا، دُونَ طَارِقِ،
 ۱۹- وَ أَيَّامُنَا مَشْهُورَةٌ فِي عَدُونَا،
 ۲۰- وَ أَسْيَافُنَا، فِي كُلِّ شَرْقٍ وَ مَغْرِبِ،
 ۲۱- مُعْوَدَةٌ أَنْ لَا تُسَلَّ نِصَالُهَا
 ۲۲- سَلِي، إِنْ جَهَلَتِ النَّاسُ، عَنَّا وَ عَنْهُمْ،
 ۲۳- فَإِنَّ بَنِي الرَّيَّانِ قُطِبَ لِقَوْمِهِمْ
- فَقُلْتُ لَهَا: إِنَّ الْكِرَامَ قَلِيلٌ!
 شَبَابٌ تَسَامَى لِغُلَى، وَ كُهُولٌ،
 عَزِيزٌ، وَ جَارُ الْأَكْثَرِينَ ذَلِيلٌ
 مَنِيْعٌ، يَرُدُّ الطَّرْفَ، وَ هُوَ كَلِيلٌ،
 إِلَى النَّجْمِ فَرَعٌ لَا يَبْنَالُ، طَوِيلٌ
 بَعِيرٌ عَلَى مَنْ رَامَهُ، وَ يَطْوُلُ
 إِذَا مَا رَأَتْهُ عَامِرٌ، وَ سَلُولُ؛
 وَ تَكْرَهُهُ آجَالُهُمْ، فَتَطْوُلُ
 وَ لَا طَلَّ يَوْمًا، حَيْثُ كَانَ، قَتِيلٌ
 وَ لَيْسَتْ عَلَى غَيْرِ الظُّبَاتِ تَسِيلُ
 إِنَاثٌ أَطَابَتْ حَمَلَنَا، وَ قُحُولُ
 لِسَوْفَتِ، إِلَى خَيْرِ البُطُونِ، نُزُولُ
 كَهَامٌ، وَ لَا فِيْنَا يُعَدُّ بِخَيْلِ
 وَ لَا يَنْكِرُونَ الْقَوْلَ، حِينَ نَقُولُ
 قَوْلٌ لِمَا قَالَ الْكِرَامُ، فَعُولُ
 وَ لَا ذَمَّنَا، فِي النَّازِلِينَ، نَزِيلُ
 لَهَا غُرَّرٌ مَعْلُومَةٌ، وَ حُجُولُ
 بِهَا مِنْ فِرَاعِ الدَّارِعِينَ، قُلُولُ
 فَتُعْمَدُ، حَتَّى يُسْتَبَاحَ قَبِيلُ
 فَلَيْسَ سَوَاءً عَالِمٌ وَ جَاهِلٌ!
 تَدْوُرُ رِحَاهُمْ حَوْلَهُمْ، وَ تَجُولُ

* * *

۱- هرگاه آبروی انسان به پستی آلوده نشود پس هر لباسی را که بپوشد زیباست.

- ۲ - اگر انسان ستم را بر نفس خود تحمیل نکند (یعنی با نفس خود مخالفت نکند) پس راهی خوب ستوده شدن نزد دیگران نیست .
- ۳ - دخترک (دختر شاعر، یا دختری دیگر) ما را سرزنش می‌کند که تعداد افراد ما کم است، پس به او گفتم: افراد بزرگوار همیشه تعدادشان کم است .
- ۴ - کسانی که بازماندگان آنها مثل ما باشند، یعنی جوانانی که به سوی بلند مرتبه‌گی بالا می‌روند، و پیرانی صاحب تجربه و دانا، هیچگاه کم به شمار نمی‌روند.
- ۵ - اینکه تعداد ما کم است برای ما ضرری ندارد (و عیبی محسوب نمی‌شود) بخصوص که همسایگان ما (در سایه اعتبار و قدرت ما) احساس عزت می‌کنند، ولی همسایگان قبایلی که شمار آنها زیاد است، خوار و ذلیل هستند .
- ۶ - ما قلعه‌ای چون کوه داریم که هر کس را که پناه بدهیم در آن جای می‌گیرد، آنقدر بلند است که چشم از دیدن ارتفاع آن عاجز و ناتوان است .
- ۷ - بنیان این قلعه در زیر خاک ثابت و استوار شده، و ساختمانی دست نیافتنی، آن را تا ستارگان بالا برده است .
- ۸ - آن کوه، همان قلعه یگانه ابلق است که آوازه‌اش همه جا پیچیده، و بر هر کس که قصد سوء نسبت به آن داشته باشد، دست یافتن به آن، دشوار و ناممکن است .
- ۹ - ما مردمانی هستیم که کشته شدن را مایه شماتت و ننگ خود نمی‌بینیم، گر چه قبایل بنی عامر و سلول آن را چنین می‌بینند .
- ۱۰ - دوست داشتن مرگ (و نترسیدن از کشته شدن در جنگ)، اجل ما را برای ما نزدیک می‌کند. اما زندگی (و وجود) قبایل یاد شده، مرگ را نمی‌پسندد، در نتیجه عمر آنان طولانی می‌شود.
- ۱۱ - هیچ بزرگ و سروری از ما، به مرگ طبیعی و در بستر خود نمرده است و هیچ کشته‌ای از ما - هر جا که باشد - در هیچ زمانی خونش به هدر نرفته است.

- ۱۲ - خونهای ما فقط بر تیغه شمشیرها فرو می‌ریزد (و جانهای ما فقط با شمشیر گرفته می‌شود) و بر چیزی غیر از شمشیر جاری نمی‌شود.
- ۱۳ - ما از قدیم مردمانی خالص و بدون تیرگی و آلودگی بوده‌ایم، و این خالص بودن اصل و نژاد خود را مدیون زنانی هستیم که ما را به پاکی حمل کردند و نیز مردانی مرد.
- ۱۴ - ما بر پشت بهترین مردان بالا رفته بودیم (یعنی بر پشت بهترین پدران قرار داشتیم) و ضرورت نزول، در زمانی خاص، ما را در بهترین شکم‌ها قرار داد.
- ۱۵ - ما مانند آب باران هستیم (به مردم سود می‌رسانیم) و بر لبه شمشیر ما کندی و شکستگی وجود ندارد (یعنی ما مانند شمشیر شکسته نیستیم که بی فایده و از کار افتاده باشد و به کسی سودی نرساند بلکه ما اهل کمک و بخشش هستیم) و در میان ما کسی خسیس شمرده نمی‌شود.
- ۱۶ - ما (آنقدر قدرت و عزت داریم که) هرگاه بخواهیم می‌توانیم سخن مردمان را نپذیریم. اما وقتی خود سخن می‌گوییم، آنها نمی‌توانند سخن ما را انکار کنند و نپذیرند (ما برای دیگران تصمیم می‌گیریم، دیگران برای ما تصمیم نمی‌گیرند).
- ۱۷ - هرگاه بزرگی و سروری از میان ما برود، بلافاصله سروری دیگر جانشین او می‌شود که سخن و عمل بزرگواران را دارد.
- ۱۸ - هیچگاه آتش ما در مقابل مهمان شب، خاموش نشده است (و همواره پذیرای میهمانان بوده‌ایم) و در میان میهمانان هم، هیچ مهمانی ما را سرزنش نکرده است (و بر شیوه پذیرایی ما عیب نگرفته است).
- ۱۹ - جنگهای ما در میان دشمنان ما مشهور و نامور است (و گویی همچون بعضی از حیوانات) دارای پیشانی سفید و پای سفید است (یعنی دارای نشانه‌های آشکار و روشن است).
- ۲۰ - شمشیرهای ما در هر شرق و غربی، در اثر برخورد با جنگاوران زره

پوشیده دچار کندی و شکستگی شده است (هر جایی که لازم بوده، جنگیده‌ایم).
 ۲۱ - به شمشیرهای ما چنین عادت داده شده که هرگاه از نیام بیرون کشیده شدند، دوباره آنها را به نیام بازگردانند مگر زمانیکه خون افراد زیادی (از دشمنان) را فرو بریزند.

۲۲ - ای دخترک اگر نمی‌دانی، از مردم درباره‌ی ما و درباره‌ی قبایل دیگر سؤال کن، چرا که شخص دانا و نادان یکسان نیستند.

۲۳ - همانا خانواده‌ی بنی رَیّان، محور اساسی قوم خود هستند و سنگ آسیاب این قوم به دور آن خانواده می‌چرخد و می‌گردد.

منابع :

- ۲- أبو تمام، دیوان الحماسه، به کوشش خطیب تبریزی، عالم الکتب، بیروت، بی تا.
- ۳- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۶.
- ۱- أعشى، دیوان، به کوشش مهدی محمد ناصر الدین، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۷.
- ۵- حسین، طه، فی الادب الجاهلی، دارالمعارف، قاهره، بی تا.
- ۴- بستانی، فؤاد أفرام، «المجانی الحدیثه»، ج ۱، ص ۳۴۵، دارالمشرق، بیروت، چاپ چهارم، ۱۹۸۷.
- ۷- سموأل، دیوان شعر، به کوشش عمر فاروق طباع، دارالارقم، بیروت، ۱۹۹۷.
- ۸- ضیف، شوقی، العصر الجاهلی، دارالمعارف، قاهره، بی تا.
- ۱۱- فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴.
- ۶- زرکلی، «الاعلام» جلد ۳، ص ۱۴۰، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۶.
- ۹- ضیف، د. شوقی، «العصر العباسی الثانی»، دارالمعارف، قاهره، بی تا، چاپ دوم.
- ۱۰- الفاخوری، حنا، «الموجز فی الادب العربی و تاریخه»، ج ۱، ص ۲۷۳، دارالجیل، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۹۱.

